

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه دليل روز گذشته

ملاحظه فرمودید که اولین بیان برای این که فعل متجرّی عنوان حرمت پیدا کند، این است که قائل شویم ادله و مخصوصاً ادله محرّمات دارای اطلاق هستند و این اطلاق، شامل متجرّی نیز می شود. خلاصه دلیلی که در کلمات مرحوم نائینی ذکر شده، این است خود فعل واقعی خارجی نمی تواند متعلق تکلیف قرار گیرد، چرا که خود فعل من حیث هو، از دایره قدرت و اختیار مکلف خارج است؛ و به همین جهت، تکلیف واقعاً و باطناً به اراده و اختیار مکلف تعلق پیدا می کند؛ «لا تشرب الخمر» یعنی «لا تختر شرب الخمر». مقدمه دوم این بود که اراده تحقق ندارد مگر جایی که مکلف علم دارد و در فرض جهل اراده محقق نمی شود؛ علم نیز موضوعاً در اراده دخالت دارد؛ هرچند که نسبت به فعل خارجی طریقت دارد. بنابراین، تا علم نباشد اراده به هیچ عنوان محقق نمی شود.

نتیجه این کلام این می شود که اگر بخواهیم بگوییم «لا تشرب الخمر» اطلاق دارد و شامل متجرّی نیز می شود - (مثلاً شخصی به خمیریت مایعی قطع پیدا کرده و آن را به عنوان این که خمر است، می خورد؛ لکن بعداً معلوم می گردد که آن مایع خمر نبوده است) - و چنین نتیجه بگیریم که فعل متجرّی به حرام، و متجرّی حقیقتاً عاصی است، نه این که حکماً عاصی باشد، باید بگوییم در «لا تشرب الخمر» اولاً تکلیف به اراده تعلق پیدا کرده است و ثانیاً علم در اراده به نحو موضوعی صفتی دخالت دارد؛ و اگر یکی از این دو نباشد، مدّعاً ثابت نمی شود. اگر بگوییم تکلیف به فعل خارجی تعلق پیدا کرده است، هرچند که بگوییم علم در اراده به نحو موضوعی صفتی دخالت دارد، مدّعاً ثابت نمی شود؛ و بالعکس، اگر بگوییم تکلیف به اراده تعلق پیدا می کند، اما علمی که در اراده موضوع است، موضوعی طریقی است، اینجا حقیقتاً آنچه که متعلق می شود همان فعل خارجی است و مدّعاً ثابت نمی شود؛ و در نتیجه، متجرّی به حرمت ندارد.

اشکالات وارد بر این بیان

پنج اشکال بر این بیان وارد است که برخی از آنها در کلمات خود مرحوم نائینی **اعلی الله مقامه الشریف** وجود دارد.

اشکال اول و دوم: این است که سخن شما مبنی بر این که تکلیف به اختیار تعلق دارد و به فعل خارجی تعلق ندارد، باطل است؛ برای اینکه اولاً گاه مکلف فعلی را انجام می دهد، اما از اراده و اختیار بطور کل غافل است؛ هنگامی که مایعی را بر می دارد و

می‌خورد، هیچ توجه ندارد که آیا خوردن آن را اراده کرده است و آن را با اختیار و اراده می‌خورد یا نه؟؛ چیزی که غالباً مورد غفلت است، چگونه می‌تواند متعلق تکلیف باشد؟ ثانیاً طبق این مبنا که احکام تابع مصالح و مفاسد است، مصالح و مفاسد، چگونه در اختیار تصور می‌شود؟ مصلحت و مفسده در فعل خارجی کاملاً قابل تصور است و می‌توان گفت که فلان فعل خارجی دارای مصلحت است یا مفسده؛ اما در اراده فعل، چطور می‌توان گفت که اگر شخص فعلی را اراده کرد، دارای مفسده و یا مصلحت است؟ بنابراین، تکلیف نمی‌تواند به اراده تعلق پیدا کند؛ چون در اراده، مصلحت و مفسده راه ندارد. بله، تکلیف به فعل خارجی تعلق پیدا می‌کند، اما فعلی که از روی اختیار صادر شود. از دیگر سو، هنگامی که ظواهر ادله شرعیه را ملاحظه می‌کنیم، معلوم می‌شود که شارع ملاکات (یعنی مصالح و مفاسد) را نسبت به خود افعال بیان فرموده است؛ شارع فرموده است «إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر»، در اینجا خود صلاة ناهی از فحشاء و منکر است، نه اراده صلاة.

اشکال سوم: اشکال دیگری که مرحوم نائینی دارند، نسبت به مقدمه دیگر استدلال است که می‌گفت: اراده تحقق ندارد مگر در جایی که علم باشد؛ و این علم نسبت به اراده، عنوان موضوعی وصفی دارد. اشکال مرحوم نائینی این است که ما قبول داریم علم در اراده دخالت دارد، اما به نحو موضوعی صفتی نیست؛ به عنوان مثال در موردی که شخص می‌خواهد آب بخورد و علم دارد که در چند قدمی‌اش آب است، اراده می‌کند که آن آب را بخورد، چرا که خود آب برایش مطلوب است، نه این که شخص بگوید چون این آب متصف است به این که مقطوع برای من است، و قطع صفت من اوصاف النفسانیة، پس مراد من است؛ بلکه خود آب مراد شخص است و علم هم طریق برای رسیدن به آن بوده است. به عبارت دیگر، علم از مقدمات داعی است و فقط انگیزه انجام و یا ترک فعل را در انسان ایجاد می‌کند؛ نه این که علم در موضوع اراده دخالت داشته باشد. بنابراین، علم به نحو موضوعی طریقی در اراده دخالت دارد و نه موضوعی وصفی.

به نظر می‌رسد که این اشکال دوم مرحوم نائینی مخدوش است؛ روز گذشته نیز به آن ظاهراً اشاره کردیم، و آن این که اصلاً علم در اراده دخالت ندارد؛ شما اگر در موردی احتمال دهید که کتاب خوبی وجود دارد و یا آن که شخص عالم ملّائی در مکانی درس می‌دهد، به صرف این احتمال در آن درس شرکت می‌کنید؛ اگر احتمال دهید که فلان دارو برای شما مفید است، آن را اراده کرده و مصرف می‌کنید؛ لذا، در مقام اشکال بر مقدمه دوم، باید آن را بطور کل انکار کرد و بگوئیم که علم به هیچ عنوان در اراده دخالت ندارد، به صورت موضوعی و نه به صورت طریقی. به بیان دیگر، علم همانطور که نسبت به واقع و خارج، طریقی محض است، نسبت به اراده نیز طریقی محض است.

اشکال چهارم: این اشکال هم در کلمات مرحوم نائینی آمده و هم در کلمات شاگردانشان ذکر شده است؛ می‌فرمایند: اگر دلیل و بیان شما را در باب محرّمات بپذیریم و بگوئیم «لا تشرب الخمر» یعنی «لا تختر شرب ما أحرز أنه خمر»؛ اما در واجبات این مطلب را به چه صورتی اعمال می‌کنید؟ آیا در ادله واجبات نیز می‌گوئید که ادله واجبات اطلاق دارد و این اطلاق شامل کسی که بر خلاف قطعش عمل کند نیز می‌شود؟

مثالی که خود مرحوم نائینی زده این است که «إذا قطع بوجوب الصلاة و لم يصله اگر قطع پیدا کند که نماز بر او واجب است اما آن را نخواند و تخلف علمه عن الواقع بعداً هم معلوم شد که اصلاً قطعش اشتباه بوده و نماز بر او واجب نبوده است، آیا می‌توانید بگوئید خطاب «صلّ» اطلاق دارد و در این مورد که قطع به وجوب صلاة دارد باید نمازش را بخواند هرچند که در واقع نماز بر او واجب نبوده است؛ بگوئیم در اینجا نیز بدین معناست که «اختر فعل ما أحرز أنه صلاة» □ «اختر فعل ما أحرز أنه واجب»؛ آیا می‌توان به این حرف ملتزم شد؛ یا اگر کسی قبل از وقت قطع و علم به دخول وقت پیدا کند، آیا باز هم نماز بر او واجب است، هرچند که واقعاً وقت داخل نشده است؛ شما که در باب خمر می‌گوئید وقتی علم به خمریت پیدا کرد، خطاب و اطلاق ادله می‌گویند در اینجا اگر با قطع مخالفت کند، مرتکب حرام شده است، در مورد واجبات نیز باید همین حرف را بزنید و بگوئید که در فرض عدم دخول وقت نماز، اگر قطع به دخول پیدا کند و نمازش را نخواند، اینجا واجب را ترک کرده است؛ و حال آن که کسی از فقها ملتزم به این مطلب نشده است.

اشکال پنجم: آخرین اشکال این است که در دلیل آمدند فعل خارجی را از دایره تکلیف خارج کردند؛ البته نه این که مطلقاً بگویند، بلکه گفتند خود فعل مستقیماً متعلق تکلیف نیست و اراده فعل است که متعلق تکلیف واقع می‌شود؛ فعل را از این جهت که مقدور برای مکلف نیست، از دایره تکلیف خارج کردند. اشکال این است که ما نمی‌توانیم فعل را از دایره تکلیف خارج کنیم؛ برای اینکه لازمه خروج فعل از دایره تکلیف این است که مطلق الاراده متعلق تکلیف است. از دو حال که خارج نیست، یا می‌گویید فعل خارجی در متعلق تکلیف قرار دارد و یا آن که ندارد؛ اگر بگویید فعل خارجی در متعلق تکلیف می‌آید، ثبت المطلوب؛ و اگر بگویید فعل خارجی در متعلق تکلیف نمی‌آید، معنایش این است که بگویید چیزی که متعلق تکلیف است، مطلق الاراده است؛ در حالی که مطلق الاراده متعلق تکلیف نیست.

این همه تکالیف واجبه و محرمه وجود دارد، معنایش این نیست که فقط شما اراده کنید، بلکه باید فعل خاص را اراده کنید. اینجا مرحوم نائینی تعبیری را در کلام مستدل ذکر کرده و آن این که ما در هر موردی که دیدیم فعل یا قیدی داخل متعلق تکلیف است و مقدور برای مکلف نیست، باید بگوییم شارع آن را مفروض الوجود قرار داده است؛ یعنی شارع مقدس بر فرض وجود آن قید تکلیف را وضع می‌کند؛ مثلاً اگر گفته شود که استطاعت یک امر اختیاری نیست و در دست انسان نیست، شارع در اینجا آن را به عنوان مفروض الوجود تصور می‌کند و می‌گوید «**لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً**». در اینجا هم همینطور است؛ اگر کسی بگوید که شارع چگونه خمر واقعی را متعلق تکلیف قرار می‌دهد؟ گفته می‌شود اگر مایعی را برداشتید و خوردن آن را در حالی که علم به خمریت آن دارید، اراده کردید، اگر اینجا آن مایع خمر بود و قطع شما مطابق با واقع درآمد، مرتکب حرام شده‌اید. با این بیان، نتیجه این می‌شود که فعل متجرّی به نمی‌تواند حرام باشد. پس، ما باید واقع را در متعلق قطع تکلیف بدانیم، اما به عنوان مفروض الوجود؛ بنابراین، در موردی که مایعی واقعاً خمر نباشد، نمی‌توان گفت که حرمت وجود دارد. در مواردی که شخص مایعی را می‌خورد و واقعاً خمر نیست، نمی‌توانیم بگوییم فعل متجرّی به حرمت دارد.